



## فصلنامه علمی مطالعات حقوق بشر اسلامی



تعامل و دوسویگی رابطه حقوق بشر و دولت: کاربست نظریه ساخت‌یابی آنتونی گیدنز با نگاهی به حقوق بشر اسلامی

امیررضا حجتی<sup>۱</sup>، مهدی ذاکریان<sup>۲</sup>، کیهان برزگر<sup>۳</sup>

۴۰

دوره ۱۵، شماره ۱، پیاپی ۴۰  
بهار ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲-۱۰-۲

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴-۱۱-۲۷

صص: ۳۷-۳۵

شابا چاپی: ۲۳۲۲-۵۶۳۷

رتبه علمی

ب

بررسی صحت گواهی در:  
JOURNALS.MSRT.IR

### چکیده

آنتونی گیدنز از نظریه‌پردازانی است که بر مباحث فرانظری اندیشمندان حوزه روابط بین‌الملل تأثیر بسزایی داشته است. یکی از مهم‌ترین این حوزه‌ها، هستی‌شناسی، و این پرسش که در رابطه کارگزار-ساختار، تقدم با کدام است، می‌باشد. وی در پاسخ به این پرسش، بر رابطه متقابل این دو تأکید کرده و تقدم یکی بر دیگری را نمی‌پذیرد. پرسش از رابطه حقوق بشر و دولت و تأثیر و تأثر این دو بر یکدیگر، پرسش اصلی این مقاله است که در پاسخ به آن، تعامل (یا دوسویگی) این دو در چارچوب نظریه ساخت‌یابی به عنوان فرضیه اصلی مطرح می‌شود. در همین راستا و با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با بهره از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی، نخست به شرح نظریه ساخت‌یابی و مفاهیم اصلی آن و ساخت‌یابی دولت و حقوق بشر، پرداخته می‌شود و در نهایت، با کاربست مفهوم «امنیت وجودی یا هستی‌شناختی»، تعامل این دو (هنجارهای حقوق بشری در فرایند درونی شدن و تبدیل شدن به ساختار برای دولت‌ها، اضطراب‌هایی را برای این کارگزاران به وجود می‌آورند که ناشی از تغییر و تحول دایره حاکمیتی دولت‌ها با پذیرش حقوق بشر است اما با تغییر و تحول معنایی حاکمیت و گستره آن، این اضطراب‌ها از بین رفته و رعایت حقوق بشر، تضمین‌کننده مشروعیت حکومت و حاکمیت خواهد شد) نشان داده خواهد شد.

### کلیدواژه‌ها:

دوسویگی، نظریه ساخت‌یابی، کارگزار-ساختار، حاکمیت دولت، حقوق بشر.

۱. دانشجوی دکتری، روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، هیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران

۲. دانشیار، روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، هیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران

(نویسنده مسئول). m-zakerian@srbiau.ac.ir

۳. دانشیار، روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، هیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران



## مقدمه و بیان مسأله

آنتونی گیدنر از نظریه‌پردازانی است که بر مباحث فرانظری اندیشمندان روابط بین‌الملل تأثیر بسزایی داشته است. یکی از مهم‌ترین این حوزه‌ها، هستی‌شناسی<sup>۱</sup> و این پرسش که در رابطه کارگزار- ساختار<sup>۲</sup> تقدم با کدام است، می‌باشد. هستی‌شناسی به این سؤال می‌پردازد که هستی پدیده مورد مطالعه و ماهیت آن چیست؟ آیا واقعیت مورد مطالعه، مستقل از سوژه یا فاعل شنا سا (کارگزار انسانی) است یا محصول ذهن آنها و ماهیتی وابسته به سوژه دارد؟ وی در پاسخ به این پرسش، بر رابطه متقابل این دو تأکید می‌کند و تقدم یکی بر دیگری را نمی‌پذیرد.

کارگزار، از لحاظ لغوی به معنای شخصی است که به انجام کاری مبادرت می‌ورزد و ساختار به چیزی اشاره می‌کند که در فرایند ساخته شدن قرار دارد. به این ترتیب، کارگزار، انسان یا وابسته به انسانی است که در وضعیت اجتماعی خاصی، توانایی انتخاب دارد و بر اساس انتخابش اقدام می‌کند. اشاره به عبارت وابسته به انسان در تعریف، بدان دلیل است که انسان‌ها به منزله کارگزار توانایی خلق اشخاصی حقوقی و بر ساخته نظیر دولت را دارند و این اشخاص حقوقی هم از طریق دادن اقتدار به برخی انسان‌ها به عنوان کارگزار به آنها اجازه می‌دهند که به جای اشخاص حقوقی عمل کنند (کوبالکووا، ۱۳۹۲: ۳۸). بنابراین، دولت به عنوان یک هستی یا پدیده موجود، خود نیز یک ساختار اجتماعی است که در چارچوب نظام بین‌الملل به عنوان کارگزار عمل می‌کند.

تمامی انسان‌ها بمانند انسان از امتیازات و حقوقی برخوردارند؛ این امتیازات و حقوق، معیار واقعی مشروعیت و ملاک محدودیت اقتدار دولت در قبال افراد است. حق‌های بشری به لحاظ سرشتی که دارند، فرازمانی و فرامکانی هستند هرچند نباید این واقعیت را از نظر دور داشت که علیرغم این خصایص، در عرصه عمل شاهد طیف وسیعی از جهت‌گیری‌ها نسبت به آن هستیم، از عدم شناسایی تا نقض و سرکوب و پذیرش. با آنکه حقوق بشر، جهان‌شمول و ذاتی انسان و بشر و عطیه‌ای از مبدأ آفرینش است، در عین حال می‌توان گفت ساختار اجتماعی است که در گذر زمان و مکان علی‌رغم فریه‌تر شدن به لحاظ شناختی که از آن پیدا می‌شود و به تقنین آن می‌رسد، در عین حال جسورتر و چالاک‌تر (دایره معاهدات و الزامات حقوق بشری روز به روز گسترده‌تر می‌شود و پایبندی به قواعد حقوق بشری نیز بیشتر) می‌شود - در اجرا - و دولت به عنوان کارگزار و تابع اصلی نظام بین‌المللی در درون این ساختار اجتماعی که توسط خود دولت‌ها ساخته و پرداخته می‌شود، به کنش می‌پردازد و در همین بستر نیز قضاوت می‌شود. هدف حقوق بشر ایجاد شرایط مناسب تکامل فردی و اجتماعی نوع بشر بوده و کارگزار اصلی این هدف، آن‌گونه که در متون و معاهدات حقوق بشری می‌توان یافت، دولت است.

گُرد مائوکو بیان می‌کند «اکثر اندیشمندان روابط بین‌الملل بر این عقیده‌اند که در ۶۰ سال اخیر، کاهش تدریجی در حاکمیت دولت‌ها را با رشد آگاهی‌های بشری و نیاز به حمایت از بشر در مقابل دولت و اعمال ضد بشری آن شاهد بوده‌ایم» (Mawuko,

1. Ontology

2. agency-structure



(۳: ۲۰۱۲). هرچند رژیم‌های حقوق بشری (چه اعلامیه‌ای و تشویقی و چه اجرائی و اجباری)، حاکمیت دولت‌ها به معنای استقلال در عرصه بین‌المللی و آزادی در عرصه داخلی را دستخوش تغییر و تحول می‌کنند اما چگونه است که رژیم‌های حقوق بشری توسط همین دولت‌ها مورد پذیرش و تصویب قرار می‌گیرند؟

در پنجاه سال گذشته رژیم بین‌المللی حقوق بشر براساس این ایده که حقوق بشر باید در سطح جهان محافظت شود، رشد چشم‌گیری داشته و ظاهراً به نماد اصلی جهانی شدن تبدیل شده است (براون، ۱۳۸۳: ۱۳۳۵). حقوق بشر و به بیان دقیق‌تر، پذیرش آن را می‌توان نوعی الزام و خودمحدودسازی دولت‌ها دانست. برای گیدنز، واقعیت اجتماعی یک برساخته است که از تعامل و کنش متقابل کارگزار-ساختار به وجود می‌آید. او بیان می‌کند هنگامی که در آغاز، مفهوم حق مالکیت و نظریه‌های مرتبط با دولت پا به عرصه حیات نهادند، به طور حیرت‌آوری نو بودند؛ امروز آن نظریه‌ها تا اندازه‌ای به بخشی از واقعیت اجتماعی غیرقابل تردید تبدیل شده‌اند که آن‌ها به ایجادش کمک کردند. چرا اینک که ما با مفهوم و واقعیت حاکمیت دولت به خوبی آشنا هستیم، نظریه‌های قرن هفدهم درباره دولت، مناسب با اندیشه اجتماعی یا سیاسی امروز را حفظ می‌کنند؟ مسلماً، به درستی به این دلیل است که آن‌ها به ساخت جهانی اجتماعی کمک کرده‌اند که ما اینک در آن زندگی می‌کنیم (گیدنز، ۱۳۹۶: ۲۸).

آنتونی گیدنز معتقد است که دولت‌های ملی، کارگزار یا کنش‌گران اصلی در چهارچوب سامان سیاسی جهانی هستند. چرا دولت‌ها که کارگزاران یا کنشگران و بازیگران اصلی نظام بین‌المللی هستند و در عرصه داخلی و خارجی از آزادی و استقلال یا همان حاکمیت برخوردارند، خود را موظف به رعایت حقوق بشر می‌دانند و حداقل در ظاهر توان مقاومت در برابر موج حقوق بشری را ندارند و با آن همراه می‌شوند؟ امروزه شاهدیم که دولت‌های تمامیت‌خواه و مطلقه نیز در سیاست‌های اعلانی (و نه اعمالی)، خود را هواخواه و مقید به حقوق بشر معرفی می‌کنند. سیر تحول قواعد حقوق بشری نیز بیانگر این است که خود دولت‌ها بوده‌اند که این قواعد را این‌گونه ساخته و پرداخته و خود را موظف به رعایت آن‌ها می‌دانند. «ایده اصلی نظام بین‌المللی حقوق بشر این است که دولت‌ها مسئول به وجود آوردن شرایط رضایت‌مندانانه در رفتار خود با مردم، رفع ایرادها و نقاط ضعفی که ممکن است وجود داشته باشد و برخی اقدامات پیشگیرانه و جبرانی که توسط جامعه جهانی یا کارگزاری‌های آن صورت می‌گیرد، هستند. این ایده در مواد حقوق بشری منشور ملل متحد به گونه‌ای ترکیبی طرح شده و به همین سان یک دادگاه آمریکایی نیز آن را بیان کرده است که «در عصر مدرن باید به وضوح گفت که رفتار دولت با شهروندانش یک موضوع و مسأله بین‌المللی است. از زمان پایان جنگ جهانی دوم، این ایده به چیزی منجر شده است که چارلز بیتز آن را «رویه نوظهور حقوق بشر» می‌نامد» (Beitz, 2009: 13).



بر همین اساس، این سؤال اصلی به وجود می‌آید که رابطه دولت و حقوق بشر، تعاملی است یا تعارضی؟ و آیا اساساً حقوق بشر از گستره حاکمیت دولت می‌کاهد؟ آنچه به عنوان هدف این مقاله تعیین شده است، ارائه رهیافتی نو به رابطه این دو با تأکید بر نظریه ساخت‌یابی آنتونی گیدنز و با بهره بردن از منابع کتابخانه‌ای است.

#### ۱. مفاهیم اساسی و چارچوب مفهومی: نظریه ساخت‌یابی<sup>۱</sup>

۱.۱. مفاهیم اساسی نظریه ساخت‌یابی:

۱. ساخت:

ساخت، به مثابه قواعد و منابع نظام‌های اجتماعی و در نظریه ساخت‌یابی کاملاً بنیادی است. خواص ساختاری نیز به ویژگی‌های نهادی شده نظام‌های اجتماعی که در طول زمان و مکان امتداد یافته‌اند، اشاره دارد (کسل، ۱۳۸۳: ۱۷۹).

۲. کنش و کارگزاری

از نظر گیدنز، کنش، مجموعه کردارهای مجزایی نیست که با هم ترکیب شده باشند بلکه جریان مداوم کردار است و عبارت است از: «جریان مداخلات علنی، واقعی و فکوره‌ها موجودات جسم‌مند در سیر موجود رخدادها در جهان» (جلایی‌پور و محمدی، ۱۳۸۷: ۳۸۳). کارگزاری یا عاملیت اشاره دارد به خصوصیات، شخصیت و توانایی‌های کارگزاران در درک، دریافت، دستیابی، تفسیر، تحلیل، ارزیابی، سنجش و اینکه به عنوان کنش‌گر بر روی جهانی که آن‌ها را احاطه کرده است، تأثیر می‌گذارند. در نظریه عاملیت، بر کارگزاری انسان، آگاهی و سوژه‌گی تأکید می‌شود. آگاهی و عمل انسان در این دیدگاه نقش تعیین‌کننده‌ای در جامعه ایفا می‌کند.

۳. دوسویگی ساخت:

منظور از دوسویگی ساخت این است که خواص ساختاری نظام‌های اجتماعی هم وسیله و هم نتیجه اعمالی است که نظام‌های مذکور را تشکیل می‌دهند. دوسویگی حالتی است که در آن رابطه میان جزء و کل در بازتولید اجتماعی متجلی می‌شود. بر اساس نظریه ساخت‌یابی، قلمرو پژوهشی اساسی علوم اجتماعی نه تجربه کنش فردی و نه وجود نوعی کلیت اجتماعی، بلکه کردارهای اجتماعی سامان‌یافته در زمان و مکان است. نقطه ثقل و محوری نظریه ساخت‌یابی، دوسویگی به معنای اینکه ساخت‌های اجتماعی به وسیله عامل انسانی شکل می‌گیرند و در همین زمان، ابزار این ساخت نیز هستند. ساختار و کارگزار، نه یکسان‌اند و نه دوگانه؛ بلکه دو جنبه متفاوت از یک چیز واحد یعنی رویه اجتماعی هستند (kitchin and thrift, 2009: 29-39).

۴. رابطه کارگزار و ساختار:

آنتونی گیدنز در حوزه جامعه‌شناسی مفهوم ساخت‌یابی را به عنوان روشی برای تحلیل روابط میان سازه‌ها و بازیگران مطرح ساخت. بر اساس نظر گیدنز، سازه‌ها (از جمله قواعد و شرایط راهنمای عمل اجتماعی) آنچه را که بازیگران انجام می‌دهند، معین



نمی‌سازد. ارتباط میان سازه و بازیگر مستلزم درک و فهم بین‌الذهانی است. سازه‌ها، بازیگران را محدود می‌سازند اما در عین حال بازیگران نیز می‌توانند از طریق تفکر درباره این سازه‌ها و عمل به آن‌ها به شیوه نو، تحول در سازه‌ها را رقم بزنند. بنابراین، مفهوم ساخت‌یابی، کمتر سلبی بوده و به ارتباط میان سازه و بازیگر، نگاهی پویا دارد (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۴: ۳۲۹).

۱۲. چارچوب مفهومی؛ نظریه ساخت‌یابی:

آنتونی گیدنز در بررسی روابط بین‌الملل سهمی هم مستقیم و هم غیرمستقیم دارد. گذشته از توجهی که او به اهمیت روابط بین‌الملل برای جامعه‌شناسی دارد، آثارش درباره نظریه ساخت‌یابی در دهه ۱۹۷۰ الهام‌بخش بسیاری از متخصصان روابط بین‌الملل شده است (گریفیتس، ۱۳۹۳: ۵۱۷).

رابطه بین کارگزار (عامل) و ساختار در حوزه جامعه‌شناسی از زمان‌های دور، یکی از مسائل اساسی حاکم بر روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است. ساختارها تا چه حد مانع یا مؤید اقدامات بازیگران هستند و بازیگران چه اندازه می‌توانند از قید و بند ساختارها فاصله بگیرند؟ در این خصوص، دو رهیافت وجود دارد: عینیت‌گرا و ذهنیت‌گرا<sup>۱</sup>. عینی‌گرایان، توجه و تمرکز خود را بر ساختار به عنوان چارچوب شکل‌گیری کنش کارگزار معطوف می‌کنند و کنش را برآمده از محدودیت‌های ساختاری می‌دانند. در نقطه مقابل، ذهن‌گرایان قرار دارند که بر محرک‌ها و تجربیات شخصی و احساسات کارگزاران تمرکز می‌کنند. در واقع،

طرفداران رهیافت عینی، تقدم ساختار و طرفداران رهیافت ذهنی، تقدم کارگزار را می‌پذیرند (Albano and others, 2010).

۶. شناخته‌ترین و جامع‌ترین تلاش‌ها در راستای گذار از این دوآلیسم، نظریه ساخت‌یابی آنتونی گیدنز است. گیدنز این نظریه را نخستین بار در دهه ۱۹۷۰ مطرح کرد اما به نظر می‌رسد که کامل‌ترین صورت آن را در کتاب ساخت جامعه تحت عنوان فرعی رئیس نظریه ساخت‌یابی به دست داده است. او در این اثر تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید «هر گونه بررسی تحقیقی در زمینه علوم اجتماعی یا تاریخ، به قضیه ارتباط تنگاتنگ کنش با ساختار مربوط است» (ریترز، ۱۳۷۴: ۶۰۰). از نظر گیدنز، به هیچ وجه نمی‌توان گفت که ساختار، کنش را تعیین می‌بخشد یا برعکس. عینیت‌گرایان و از جمله آن‌ها، ساختارگرایان اولویت را به ساختار داده و نقش عوامل انسانی را نادیده می‌گیرند. از دید معتقدان این نحله فکری، کارگزاران تحت سلطه ساختارها عمل کرده و به سان ابژه (یا متعلق شناسایی) هستند اما در نظریه ساخت‌یابی، عوامل انسانی هر چند در چارچوب ساختارها و تحت الزام قواعد آن عمل می‌کنند اما در تغییر و حتی در ساخت ساختارهای نو می‌توانند نقش داشته باشند و این تاثیر و تأثر دو سویه است. از نظر گیدنز، مسأله اساسی نظریه اجتماعی، بیان اعمال اجتماعی نظم‌یافته در طول زمان و مکان است و این کارگزاران هستند که ساختارها را در ارتباطات اجتماعی خود تولید و بازتولید کرده و در همین زمان نیز ساختارها، کارگزاران را هم محدود و هم توانا می‌سازند.

در چهارچوب ساخت‌یابی چندین عنصر کلیدی وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد: در این روند، کارگزاران از لحاظ اجتماعی افراد و گروه‌هایی را که آگاهانه یا ناخودآگاه ساختار اجتماعی را تولید یا بازتولید می‌کنند به رسمیت می‌شناسند. همچنین

1 objectivist and subjectivist approaches

2 constitution of society



دولت‌ها به لحاظ اینکه از نظر اجتماعی از سوی سایر دولت‌ها به رسمیت شناخته می‌شوند به عنوان کارگزار محسوب می‌گردند و بالأخره باید یادآور شد که این نظام‌ها و ساختارها هستند که از یک سلسله تعاملات و عملکردها در میان کارگزاران تشکیل می‌شوند (قوام، ۱۳۸۴: ۲۲۷).

## ۲. ساخت‌یابی حاکمیت و دولت (کارگزار):

روایت‌های ملت، دولت-ملت و نظام بین‌الملل مرکب از دولت-ملت‌ها در ساختن جهان مدرن نقشی محوری دارند. اما مفهوم دولت معمولاً در بسیاری از حوزه‌های نظریه اجتماعی در سایه باقی مانده است - البته نه در توضیحات واقع‌گرایانه از روابط بین‌الملل. دولت ملی مؤلفه اساسی جامعه جهانی است. دولت ملی به منزله شکلی از حکمرانی، چنان حضور فراگیری دارد که وجود آن را حتی پژوهشگران روابط بین‌الملل هم بدیهی می‌انگارند و به ندرت به آن توجه می‌کنند. غالباً چنین فرض می‌شود که دولت ملی یا چیزی شبیه آن همواره وجود داشته و جزء جهانی و فطری سرشت بشر است (گریفتس، ۱۳۸۸: ۵۰۲-۵۰۳).

دولت و نظام دولت‌ها، ساخت‌هایی اجتماعی هستند که هدف آن‌ها ایجاد، حفظ و دفاع از شرایط اجتماعی و ارزش‌های پایه‌ای است. مهم‌ترین این ارزش‌های پایه‌ای، امنیت، آزادی، نظم، عدالت و رفاه هستند. همه این ارزش‌های پایه‌ای جزئی از حقوق بنیادین بشر هستند، بنابراین می‌توان گفت که دولت هدفی جز حفظ و دفاع از حقوق بشر نداشته، اگرچه در زمان شکل‌گیری دولت این امر به گونه‌ای مشخص تصریح نشده باشد. «برخی از دولت‌ها و به طور عمده دولت‌های توسعه‌یافته، اغلب همه این شرایط و ارزش‌ها را در بالاترین سطوح آن فراهم می‌کنند. علاوه بر این، آن‌ها به طرز موفقیت‌آمیزی این شرایط و ارزش‌ها را طی چند قرن که استانداردها به تدریج بالا رفته و اینک به بالاترین سطح خود رسیده است، فراهم کرده‌اند. این کشورها برای این ارزش‌ها مجموعه‌ای از استانداردهای بین‌المللی را به وجود آورده‌اند. اما برخی از این کشورها و به ویژه کشورهای در حال توسعه در فراهم کردن پایین‌ترین استانداردها شکست خورده‌اند و در نتیجه حضورشان در نظام دولت معاصر موجب ایجاد یک سری پرسش‌های جدی درباره این دولت‌ها و همچنین نظام دولت که آن‌ها بخش مهمی از آن را تشکیل می‌دهند، شده است» (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۴: ۴۱).

مفهوم حاکمیت، از ابتدا مشخصه اساسی دولت بوده اما این مفهوم در دهه‌های اخیر و توجهاً به تحولات بین‌المللی همچون رشد سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی، شرکت‌های چندملیتی، طرح مفاهیمی همچون مسئولیت حمایت و ایجاد روزنه‌ای جهت مداخله در امور داخلی کشورها و جهانی شدن، متحول شده است. اراده و قدرت نامحدود حکومت در اعمال حاکمیت در معنای مطلق، دائمی و تجزیه‌ناپذیر آن، توجهاً به شرایط دگرگون شده داخلی و خارجی از جمله افزایش آگاهی‌های آحاد ملت‌ها و جهانی شدن، محدود شده است. امروزه شرایط اساسی اعمال حاکمیت به گونه دیگری تعریف می‌شوند (از نو ساخته شدن و تعریف حاکمیت در بستر زمان و مکان) و رضایت شهروندان به عنوان عنصر اساسی مشروعیت‌بخش حکومت‌ها مطرح می‌باشد.



تاریخ چهار سده اخیر نشان داده که دولت ملی نه تنها خود را به نحو بسیار کارآمدی با تحولات جهانی سازگار و بدین گونه به حیات خود ادامه داده، بلکه به تدریج با رشد خود بر سیر تحولات جهانی تأثیر داشته و دیگر سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی را مجبور کرده که خود را با این سازمان اجتماعی یا به قول الکساندر ونت، سازه اجتماعی برتر وفق دهند. دولت ملی در جهان کنونی خود را تأمین‌کننده اصلی خیرها یا منافع عمومی نشان داده و انتظارات عمومی نیز از این جهت نسبت به آن رو به فزونی بوده است. اصلاً زندگی مدرن بدون دولت در تصور نمی‌گنجد (قوام، ۱۳۹۳: ۳۸۶). این سازگاری با تحولاتی که ابتدا تصور از بین بردن دولت را ایجاد کرده بود، نشان‌دهنده کنش متقابل کارگزار و ساختار و دوسویگی رابطه آنهاست.

## ۲.۱. کاربست نظریه ساخت یابی در مفهوم دولت:

دولت، آن چیزی است که وجود دارد و هست اما این هستی، بی‌ارتباط با هست‌های دیگر نیست. در واقع باید گفت که دولت، سازه‌ای (ساختی) اجتماعی و تاریخ‌مند است. منظور از تاریخ‌مند بودن دولت، زمان‌مند بودن نسبت دولت‌های معین با الگوی آرمانی دولت است. این نسبت به نوعی همسانی در عین ناهمسانی معطوف است. منظور از همسانی این است که دولت‌های معین دربردارنده حداقلی از عناصر هویت‌بخش دولت هستند؛ زیرا برای این که هستی معینی را دولت بنامیم، باید دربردارنده چنین حداقل‌هایی باشد. ولی این همسانی با نوعی ناهمسانی همزیستی دارد. دولت‌های معین در عین همسان‌بودن با الگوی آرمانی دولت، ناهمسانی‌های چشم‌گیری هم با آن دارند. آن‌ها معمولاً به میزانی با الگوی آرمانی خود فاصله دارند. این دوری یا نزدیکی نسبی به الگوی آرمانی دولت تابعی از زمان و مکان است (گل‌محمدی، ۱۳۹۲: ۱۰۷). بنابراین، دولت در بستر تاریخ (زمان و مکان) متحول شده و معنا و مفهوم آن و در ذیل آن، حاکمیت نیز متحول شده است. خود حاکمیت از جایی می‌آید و در هر زمان با دیگر هنجارها و رویه‌های اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌گیرد (Lake, 2003: 309).

مفاهیم مسئولیت‌حمایت و مداخله بشردوستانه نیز نشان از این دارد که دولت و حاکمیت در گذر زمان - مکان متحول می‌شوند. دولت در عصر حاضر نه تنها از بین نرفته و از حاکمیت آن نیز کاسته نشده، بلکه قدرت نظارتی و اجرایی آن نیز بیش از گذشته شده است. این همان چیزی است که گیدنز نیز به خوبی به آن اشاره می‌کند. حقوق بشر از مهم‌ترین عواملی بوده که تغییر و تحول مفهوم حاکمیت را سبب شده است. علیرغم وجود ساختارهای بین‌المللی در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، زیست‌محیطی و ...، هیچ یک چون حقوق بشر نتوانسته است دولت و حاکمیت را برآشفته سازد و این ادعا گراف نیست چرا که سیر تاریخی پذیرش و کاربست حقوق بشر در رویه دولت‌های جهان توسعه‌یافته مؤید آن می‌باشد. این جوامع که در حال حاضر منادی حقوق بشر جهانی هستند در ابتدا و با طرح مباحث حقوق بشری موضع‌گیری خصمانه‌ای نسبت به آن داشته اما در گذر و بستر زمان شاهد انطباق سیاستگذاری آن‌ها با رویکردها و جنبش‌های حقوق بشری هستیم و این انطباق بیش از پیش به مشروعیت و تقویت حاکمیت‌هایشان منجر شده است.



لذا پدیده ملت- دولت قالب اجتماعی مشخصی است که ریشه در تجدد و مدرنیته دارد. این پدیده، به طور بنیادین با بیشتر نظام‌های سنتی فرق دارد زیرا تنها به عنوان بخشی از یک نظام ملت- دولت گسترده‌تر که امروزه خصلتی جهانی یافته، توسعه می‌یابد. در ادبیات روابط بین‌المللی، ملت- دولت‌ها را اغلب به عنوان بازیگر در نظر می‌گیرند و خصیصه اصلی این بازیگران، قدرت سازماندهی و کنترل منظم و قاعده‌مند روابط اجتماعی در فواصل زمانی- فضایی نامحدود است (ر.ک: گیدنز، ۱۳۸۷: ۳۴).

### ۳. ساخت‌یابی حقوق بشر:

«حقوق بشر حقوقی هستند که تمام افراد بشر تنها به واسطه آنکه از نظر زیست‌شناختی انسان هستند، مستحق آن می‌باشند؛ ... حقوق بشر اکتسابی نیست و وابسته به هر گونه منزلت اجتماعی خاصی، نظیر این‌که آیا یک فرد مرد است یا زن، هم نیست. آن‌هایی که وظیفه دارند - کسانی که موظف هستند از حقوق بشر حمایت کنند، آن‌ها را ارتقاء داده و تأمین کنند، در وهله نخست دولت‌ها هستند» (هاسمن، ۱۳۹۴: ۱۷). «یکی از ایده‌آل‌های جدیدی که در صحنه جهانی موفق شده، حقوق بشر است. این ایده‌آل، چپ و راست، روحانیت و دولت و جهان در حال توسعه و توسعه‌یافته را با هم متحد ساخته است. حقوق بشر، آزادی از فشار و سرکوب و سلطه است، فریاد بی‌خانمان‌ها، محرومان و برنامه سیاسی انقلابیون و مخالفان است. ... همه ادعاهای خود را با زبان و ادبیات حقوق بشری بیان می‌کنند. حقوق بشر، فرجام پست‌مدرنیته ... است. حقوق بشر به عنوان اصیل‌ترین شرط فلسفه و حقوق و بهترین گواه آرزوها و آمال جهانی مدرنیته فریه شده است» (Douzinas, 2000: 2).

«دکترین حقوق بشر مفصل‌بندی اخلاق عمومی سیاست جهانی است. حقوق بشر بیان می‌کند که هر شخصی یک موضوع جهانی است. مهم نیست که شخص در چه مکان و فضایی حضور دارد یا به کدام گروه اجتماعی یا زیرمجموعه سیاسی تعلق دارد. هر کسی از حقوق بشر برخوردار است و مسئولیت‌هایی برای احترام و حمایت از این حقوق دارد که در اصل فراتر از مرزهای جغرافیایی و سیاسی گسترش می‌یابد. تبلیغ و نشر این ایده یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین میراث‌های جنگ جهانی دوم است. بر اساس دیدگاه ریچارد رورتی، حقوق بشر امروزه با توجه به تأثیری که حتی تدوین‌کنندگان خود را به حیرت واداشته است، به حقیقتی جهانی تبدیل شده است. امروزه اگر بتوان گفت که گفتمان صلح جهانی یک زبان اخلاقی مشترک دارد، حقوق بشر است» (Beitz, 2009: 1). قواعد جدید مانند حقوق جهانی بشر در قیاس با گذشته شکاف اساسی در مفهوم حاکمیت ایجاد کرده است، در عین حال، برخی این ارزش‌ها را تنها جلوه‌ای از رجحان قدرت‌های بزرگ می‌بینند (Krasner, 1999: 3).

سال ۱۹۴۵ و تصویب منشور ملل متحد را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ تحولات حقوق بشر دانست. از این زمان به بعد مفهوم حقوق بشر پررنگ‌تر از گذشته در نظام روابط بین‌المللی و حتی نظام داخلی کشورها مطرح می‌شود، همان نکته‌ای که جک دانلی<sup>۱</sup> نیز مطرح می‌کند که در واقع از ۱۹۴۵ به بعد «حقوق بشر برای تکمیل نظام سه‌گانه شاخص مشروعیت یا عدم مشروعیت حکومت، به دموکراسی و توسعه پیوسته است. فرایند بین‌المللی شدن حقوق بشر با تصویب و لازم‌الاجرا شدن منشور ملل متحد، تصویب

1. Nation-state

2. Jack Donnelly



اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاقین بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و معاهدات گوناگون جهانی و منطقه‌ای که توسط دولت‌ها مورد پذیرش قرار گرفته‌اند، انجام شده است. حقوق بشر در معاهدات بین‌المللی که نتیجه مذاکرات دولت‌ها بوده، بیان شده است. تعهدات حقوق بشری خاص دولت‌ها در حقوق بین‌الملل، بر اساس معاهداتی است که دولت‌ها عضو آن هستند و همچنین اصول رفتاری مبتنی بر حسن نیت که توسط خودشان و جهت حفظ روابط صلح‌آمیز و نظم جهانی تعیین می‌شود. در واقع حقوق بین‌الملل، حاکمیت دولت را به رسمیت شناخته و متقابلاً حاکمیت‌ها نیز آن حقوق را.

شاید سیاسی‌ترین خوانش از حقوق بشر توسط اندرو وینست در کتاب سیاست حقوق بشر ارائه شده است. وی در این کتاب، حقوق بشر را در بستری فلسفی-سیاسی به نظاره نشسته و یک بررسی کلی و سیستماتیک از ماهیت و تحولات حقوق بشر و در همین حال یک استدلال درباره حقوق بشر و رابطه آن با سیاست بیان می‌کند: حقوق بشر تنها یک رابطه محدود با حقوق طبیعی دارد، به لحاظ تاریخی بدیع و نو هستند و این حقوق پاسخی به زنوساید بعد از ۱۹۴۵ است که مستقیماً به پتانسیل‌های مخرب و مهلک دولت-ملت مرتبط است. بنابراین با توجه به نقش و اهمیت دولت-ملت و توانایی‌های آن در شکل‌دهی به حقوق بشر، فهم و درک از این حقوق باید در درجه نخست بر سیاست متمرکز باشد و از سوی دیگر نیز استانداردهای اخلاقی یا مذهبی جهانی برای برقراری آن‌ها وجود ندارد که مورد توافق همگان باشد و این خود ماهیت سیاسی حقوق بشر را بیشتر نمایان می‌کند. حقوق بشر در بستری مبتنی بر شناخت اجتماعی<sup>۱</sup> و در درون یک اجتماع سیاسی وجود دارند. پیامد این امر آن است که اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ یک سند سیاسی است نه حقوقی یا اخلاقی. در واقع وینست تلاش دارد نشان دهد حقوق بشر به گونه‌ای موثق و ضرورتاً با ظرفیت خودمحدود سازی دولت‌ها مرتبط است. وی استدلال می‌کند با توسعه دولت مدنی از قرن ۱۸ استانداردهای خاص رفتار مدنی برای بخشی از بشریت به آرامی اما دردمندانه عرفی شد و این استانداردهای مدنیت به یک جامعه و وسیع‌تری از دولت‌ها گسترش یافت. وی در بهترین حالت حقوق بشر را فرهنگ لغت دولت مدنی ایده‌آل معرفی می‌کند.

با توجه به تحولات دهه پایانی قرن گذشته و دهه آغازین قرن نوین به نظر می‌رسد که قواعد بنیادین حقوق بشر در هزاره جدید به قواعد آمره بین‌المللی تبدیل شده‌اند زیرا رویه واحدهای سیاسی در تصویب و اجرای کنوانسیون‌های بین‌المللی، قطعنامه‌ها و بیانیه‌های سازمان ملل متحد، عرف بین‌المللی، آراء دیوان دادگستری بین‌المللی و کنوانسیون‌های حقوق بشری منطقه‌ای، همین‌طور نوع فعالیت و عمل سازمان‌های غیرحکومتی بین‌المللی، اعلامیه هزاره ملل متحد و همچنین آرای اندیشمندان سیاسی و حقوقی مؤید امری بودن قواعد بنیادین حقوق بشر در زندگی امروزی و آینده ما است (ذاکریان، ۱۳۹۲: ۶۱). آنچه مسلم است، این است که اولاً حقوق بشر وجود دارد و ثانیاً هر دولتی از دو جهت ملزم به رعایت آن است: از یک سو برای حفظ تداوم سیاسی و

1 social recognition

2 self-limitation capacity

3 ideal civil state



مشروعیت خود و از سوی دیگر برای انجام تعهداتی که به واسطه حقوق داخلی (و عمدتاً قانون اساسی) و خصوصاً حقوق بین‌الملل پذیرفته است.

رژیم یا نظام بین‌المللی حقوق بشر یکی از ویژگی‌های ریشه‌دار جامعه جهانی معاصر است. هرچند این نظام حقوقی در اجرا از مشکلات عدیده و عمده‌ای رنج می‌برد اما نمی‌توان اهمیت آن را برای دولت‌ها و مشروعیت آن‌ها در نظام روابط بین‌المللی (هرچند نه به صورت مطلق) انکار کرد. همان‌طور که گفته شد باید ریشه‌های مفهوم امروزی حقوق بشر امروزی را در گذشته جست‌وجو کرد و به مبانی حقوق بشر توجه کرد اما حقوق بشر پس از ۱۹۴۵ وارد فاز جدیدی شد که تفاوت قابل ملاحظه‌ای با پیش از ۱۹۴۵ داشت. انگیزه‌های بشری و بشردوستانه پس از ۱۹۴۵ به رشد نهضت تدوین و اعتلای قوانین و مقررات حقوق بشری کمک شایانی کرد و در این دوران شاهد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاقین و دیگر کنوانسیون‌های مرتبط با مسائل حقوق بشری هستیم که امروزه در شمایل نظام بین‌المللی حقوق بشر پررنگ‌تر از دیگر زمان‌ها است. نسل‌های سه گانه (و حتی چهارگانه) حقوق بشر محصول تحولات این حوزه پس از جنگ جهانی دوم است که به صورت پلکانی (در زمان و مکان) طرح و مورد پذیرش قرار گرفته‌اند (ساخته شده‌اند).

### ۳.۱. کاربرست نظریه ساخت‌یابی در نظام بین‌المللی حقوق بشر:

ساخت‌یابی به تأثیر متقابل کارگزار و ساختار بر یکدیگر نظر دارد. اصلی‌ترین کارگزار در تصویب معاهدات و اعلامیه‌های حقوق بشری و به رسمیت شناختن نظام بین‌المللی حقوق بشر، دولت‌ها بوده‌اند. با پایان جنگ جهانی دوم، ساختارها و استانداردهای جدیدی برای تقویت و حمایت از حقوق بشر توسعه یافتند که در وهله نخست از طریق سازمان ملل متحد و در منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر صورت گرفت. حقوق بین‌الملل تا قبل از جنگ جهانی دوم منابع کم و محدودی را برای شهروندانی که با سوءرفتارهای حکومتی دولت خود مواجه شده بودند، ارائه کرده بود. مداخلات بشردوستانه توسط دیگر کشورها محدود بود و اغلب با محرک‌های نگرانی‌های اقتصادی یا سیاسی صورت می‌گرفت، نه حُب منافع و حقوق بشری. با این وجود، پایان جنگ جهانی دوم سیگنال تغییر و تحول را در چهره نظام حقوق بشر بین‌المللی بروز داد (Sohn, 1982: 9-10). شاید رساترین توصیف حقوق بشر و فرایند ساخت‌یابی به معنای ایجاد و پررنگ شدن آن را بتوان در یک جمله خلاصه کرد: دولت‌ها، حقوق بشر را به رسمیت شناخته‌اند و بدون وجود دولت یا حاکمیت و اقتدار عالی، اعمال حقوق بشر غیرممکن است. در واقع باید گفت که حقوق بشر ابتدائاً در تقابل فرد با قدرت مطلقه و دولت نضج گرفت اما با گذر زمان در کنار دولت و عاملی در راستای اقتدار، مشروعیت و مقبولیت آن مطرح شده است. به عبارت دیگر، هر چه از تقدس قدرت‌های مطلقه (دولت) که عاملی اساسی در تقابل حقوق بشر و دولت بوده است، کاسته می‌شد، بر تفاهم حقوق بشر و آن قدرت مطلقه (دولت) افزوده می‌شد و این امر در قرن بیست و یکم به صورت عینی قابل مشاهده است. در حال حاضر و بستر کنونی شاهدیم که فرد موضوع اساسی دولت



بوده، به عنوان مثال به موجب منشور دموکراتیک آمریکایی که توسط سازمان دولت‌های آمریکایی در ۲۰۰۱ تصویب شد همه افراد آمریکایی حق بر دموکراسی دارند و دولت‌هایشان تعهد به تقویت و حمایت و دفاع از آن را دارند (Donnelly, 2014: 233).

#### ۴. حقوق بشر و امنیت هستی شناختی دولت‌ها - دوسویگی :-

امنیت هستی شناختی به امنیت ذهنی و روانی و ثبات هویت کارگزار اشاره دارد. دولت‌ها به دنبال امنیت هستی شناختی هستند زیرا می‌خواهند هویت‌شان به صورت یکپارچه حفظ شود (Steel, 2008: 2). علاوه بر امنیت فیزیکی، دولت‌ها امنیت هستی شناختی را نیز مهم می‌پندارند. محرک امنیت هستی شناختی همانند بدیل فیزیکی‌اش پیوسته است، اما ممکن است دولت‌ها به عادت‌ها به طور انعطاف‌ناپذیر یا بازتابی انعکاسی وفادار باشند و تغییر در نوع پای‌بندی، معانی مختلفی برای امنیت جویی دارد (Mitzen, 2006: 342). گیدنز امنیت وجودی یا هستی شناختی را در ارتباط مستقیم با رویدادها و عملیات جاری و عادی شده روزمره قرار می‌دهد که چنانچه این روال عادی تغییر نماید، اضطراب ناشی از آینده نامعلوم در وجود کارگزار پدیدار می‌شود. امنیت هستی شناختی یا وجودی، تداوم هویت در زمان و مکان است و حقوق بشر، شخصیت شکل‌گرفته دولت و حاکمیت و ستفالیایی را متحول ساخته، هرچند ضرورتاً به کم‌رنگ شدن اقتدار عالی دولت منجر نشده و نخواهد شد.

حقوق بشر بر مبنای تعریف ساخت در اندیشه گیدنز، اعمال نظم‌یافته‌ای است که در طول زمان و مکان و در ارتباطات و تعاملات میان کارگزاران گسترش یافته‌اند. جامعه بین‌المللی در قرن بیست و یکم بیش از پیش منادی تضمین حقوق بشر است. یکی از مشخصات قرن حاضر ظهور طیف وسیعی از سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی، بازیگران غیردولتی، مجامع فراملی یا گروه‌های فشار ملی است که فعالیت آن‌ها، تمامی حوزه‌ها را در بر می‌گیرد. بازیگران غیردولتی یا همان‌گونه که جیمز روزنا آن‌ها را بازیگران آزاد از حاکمیت می‌نامد، اقتدار دولت را در وضعیت وابستگی متقابل پیچیده تحت تأثیر قرار می‌دهند و مسائل سیاست جهانی (سیاست اعلی) به مسائل و پرسش‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی (سیاست ادنی) پیوند خورده است. به تبع همین امر است که حقوق بشر در نظام جهانی کنونی وجه‌های دیگر یافته و در مقایسه با گذشته‌های نه چندان دور پُررنگ‌تر شده است. بدین ترتیب، مفهوم حاکمیت دچار تحول اساسی شده، تحولی بنیادین که با گذار از مفهوم دولت-ملت که بر مبنای ملیت و با اتکاء بر نژاد استوار بود، صورت گرفته (Vincent, 2010: 130) تا جایی که در حال حاضر حقوق بشر جایی برای مفهوم ملیت بر مبنای نژاد باقی نگذاشته است.

آنچه امروزه در ارتباط با حقوق بشر شاهد هستیم، این است که در هیچ زمانی به اندازه زمان حاضر درخواست‌های فراگیر و طرح این مفهوم را در شکل‌های مختلف نداشته‌ایم. هنوز هم در سطح بین‌المللی مباحث گسترده‌ای در خصوص استانداردهای اخلاقی صورت می‌گیرد که دولت‌ها بایستی در رفتار خود لحاظ کنند و در راستای احترام به آن اصول و استانداردها به عنوان بخشی از نظم جامعه بین‌المللی گام بردارند. هرچند رفتارهایی از دولت‌ها سر زده و احتمالاً خواهد زد که نشان می‌دهد حقوق بشر



به مثابه ابزاری برای بهره‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک است و آن‌چنان که کلودیو کوراتی، استاد دانشگاه رم، توجیهی برای اشکال جدید امپریالیسم ایدئولوژیک می‌داند (**corradetti,2012,introduction**)، اما علی‌رغم همه این انتقادات و نقاط ضعف، هزاره سوم را می‌توان هزاره‌ای دانست که در آن، حقوق بشر از اهمیت و اولویت درجه یک در سیاست بین‌الملل برخوردار و از جایگاه نرم‌افزاری به جایگاه سخت‌افزاری ارتقاء یافته که یکی از عوامل اصلی این وضعیت، تبدیل قواعد حقوق بشر به عرف بین‌المللی و در نهایت امری شدن آن‌ها است.

مسئله امروزی حقوق بشر، نه تدوین و نه توسعه این حقوق است، بلکه بایستی به این پرسش اساسی پاسخ داد که چگونه می‌توان از حقوق بشر در محیط ناسازگار دولتی با این ایده حمایت کرد؟ آیا واقعاً دولت‌ها با حقوق بشر مخالفاند و ناسازگار؟ آیا نمی‌توان گفت که حقوق بشر، عامل و مؤلفه‌ای برای تقویت حاکمیت و اقتدار دولت‌هاست؟ پاسخ به این پرسش‌ها را می‌توان با نگاهی متفاوت و نه صرفاً واقع‌گرایانه داد و شاید پله اول در این مسیر صعب، جمله معروف الکساندر ونت باشد که آنارسی آن چیزی است که دولت‌ها می‌سازند (یا از آن می‌فهمند). بر همین قیاس و با بهره‌گیری از نظریه ساخت‌یابی آنتونی گیدنر، باید حقوق بشر را به عنوان ساختاری که دولت‌ها در آن به سر می‌برند و با آن زندگی می‌کنند، آن چیزی دانست که دولت‌ها آن را می‌سازند و حقوق بشر به عنوان یک ساخت اجتماعی، ترس‌های شناختی و اضطراب اولیه دولت‌ها را به همراه دارد و همین امر باعث می‌شود که در مراحل اولیه با مقاومت آن‌ها مواجه شود اما در نهایت، دولت‌ها با فراخ‌بال آن را می‌پذیرند و حقوق بشر، در نهایت با گذار از اضطراب دولت‌ها برای امنیت وجودی یا هستی‌شناختی خود، به هسته هویتی آن‌ها (دولت حقوق بشری) تبدیل می‌شود. مباحث حقوق بشری و از جمله آن‌ها، مفهوم مسئولیت حمایت موجد تغییر و تحولی در معنای حاکمیت دولت‌ها بوده است، حاکمیتی که در بستر زمان و مکان، تغییر و تحول را به خود دیده است. از حاکمیت مطلق برآمده از معاهده وستفالیای ۱۶۴۸ تا انقلاب فرانسه و شوریدن بر حاکمیت مطلقه پادشاه (دولت) و از انقلاب فرانسه تا برآمدن مفهوم مسئولیت حمایت، همه و همه، چهره مطلق حاکمیت را متحول ساخته‌اند، اما این امر و این تحول به معنای تحدید حاکمیت نیست، بلکه تحول و بازتعریف آن است. در دنیای کنونی و برگرفته از مباحث حقوق بشری، حاکمیت، دیگر مصونیت نیست، بلکه مسئولیت است و این همان چیزی است که در کنش و روابط متقابل کارگزار-ساختار حاصل شده است. از این حیث نیز برای دولت‌های حاکم مطلق، اضطراب و بی‌اعتمادی و ناامنی هویتی به وجود می‌آورد و این فرایند که دولت‌ها با آن همراه و همگام شوند و همگی در این راه، یکسان پیش روند، ممکن نیست، زیرا که دولت‌ها هر یک فرایند جامعه‌پذیری متفاوتی را داشته‌اند و خودآگاه و ناخودآگاه آن‌ها یکی نیست. امنیت هستی‌شناختی به این پرسش می‌پردازد که من کیستم؟ و دیدیم که کیستی و چیستی دولت در معاهده وستفالیای و در دل تجدد تعریف شده است. بنابراین، دولت و وستفالیایی در مواجهه با حقوق بشر مجبور به متحول ساختن خود بوده و برای حفظ خود به بازتعریف و بازتابی متفاوت از گونه قدیمی خویش دست خواهد زد. بر این اساس، دولت‌ها دیگر دولت مصون نیستند، بلکه دولت



مسئول هستند و مسئولیت اصلی اجرای حقوق بشر عهده آنهاست. تعهدات دولت در راستای احترام به حقوق بشر اجازه نمی دهد دولت‌ها مانعی برای اعمال حقوق بشر به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ایجاد کنند (Krennerich, 2024: 51).

## - نتیجه گیری؛

مفاهیم و هنجارهای حقوق بشری به رغم اینکه ذاتی بشر و وجود انسانی هستند اما باید شناسایی شوند و در فرایند بشری تقنین، اجرا و قضا قرار گیرند. با توجه به اینکه کارگزار اصلی نظام بین المللی، دولت‌ها هستند، این کارگزاران در این فرایند و با تأکید بر عناصر زمان و مکان، نقش اساسی و اصلی را ایفا می کنند. دولت و حاکمیت، مفهومی متصلب بوده که اصلی ترین کارویژه آن، اقتدار است. با این وجود، هنجارهای حقوق بشری در فرایند درونی شدن و تبدیل شدن به ساختار برای دولت‌ها، اضطراب‌های وجودی برای این کارگزاران به ارمغان می آورند که ناشی از تغییر و تحول دایره حاکمیتی دولت‌ها یا تغییر و تحول هویت آن‌ها با پذیرش حقوق بشر است. ترس و اضطراب و دلهره ناشی از آینده ناشناخته و «از جا کنده شدن» موجب رویکرد خصمانه اولیه دولت‌ها و حاکمیت‌ها نسبت به حقوق بشر می شود. در واقع، دولت‌ها در وضعیتی با حقوق بشر روبرو می شوند که حاکمیت شان مطلق بوده است و حقوق بشر، هدفی جزء بازتعریف این حاکمیت و تغییر و تحول آن ندارد. حاکمیت به معنای بهره‌گیری انحصاری از ابزار زور مشروع (اقتدار) در درون مرزهای خود با حقوق بشر متحول می شود و از این تعریف اولیه خود دور می شود. بر همین اساس اضطراب و تشویش برای واحدهای حاکمیتی یعنی دولت‌ها به وجود می آید و اعتماد اولیه دولت‌ها مخدوش می شود. به عبارت دیگر، دولت‌ها با مفهوم حاکمیت مطلق به گونه‌ای خو گرفته‌اند که ترس از تغییر و تحول آن با حقوق بشر یا هر چیز دیگری آن‌ها را در مقابل حقوق بشر یا هر چیز دیگری قرار می دهد. بر همین اساس نیز دولت‌ها در مراحل ابتدایی طرح مفهوم و مفاهیم حقوق بشری چندان راغب به آن نبودند و نیستند و هنوز هم دولت‌هایی هستند که رغبت چندانی به آن ندارند اما در طول زمان و مکان این رویه تغییر و تحول یافته، به گونه‌ای که در کشورهای موسوم به شمال، شاهد اجرای حقوق بشر و متابعت از قواعد حقوق بشری هستیم. این رویه در کشورهای موسوم به جنوب در مراحل ابتدایی خود است که تقابل با حقوق بشر را در آنجا شاهد هستیم.

همانگونه که در جهان توسعه یافته شاهد هستیم، رعایت حقوق بشر سرلوحه اعمال آن‌ها قرار گرفته است. در واقع و با تأکید بر اندیشه آنتونی گیدنز می توان گفت که دولت‌های توسعه یافته بر ترس‌های ناشی از امنیت وجودی خود غلبه کرده و به درونی کردن هنجارهای حقوق بشری نائل شده‌اند، این درحالی است که این امر در کشورهای جنوب یا درحال توسعه چندان صورت نگرفته اما این امر در حال شدن است و نظریه ساخت‌یابی می تواند این امر را تشریح و تبیین کند. در واقع کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته، قواعد حقوق بشری را نه تنها چالش در نظر می گیرند، بلکه آن را بحرانی می دانند که نظام ارزشی کشورهای توسعه یافته را بروز می دهد و وسیله ای برای مداخله در امور داخلی آن‌هاست، بحرانی که ریشه در بی‌اعتمادی دارد.



بنابراین، نمی‌توان یک حکم کلی درباره تأثیر حقوق بشر بر حاکمیت دولت‌ها با توجه به عنصر زمان و مکان در حال حاضر صادر کرد، اما می‌توان گفت نتیجه محتوم روند گسترش حقوق بشر در سده بیست و یکم منجر به تقویت حاکمیت دولت می‌شود. می‌توان تجربه دولت‌های شمال را مؤید گذار از اضطراب‌های اولیه در تقابل با حقوق بشر دانست، به گونه‌ای که در حال حاضر، آن‌ها حقوق بشر را (حداقل در صحنه داخلی و در ارتباط با تابعان خود) مبنای مشروعیت خود می‌دانند و هر چه بیشتر در تلاش برای رعایت آن هستند و وضعیت دولت‌های جنوب یا در حال توسعه و توسعه نیافته را نیز در جایی دید که ترس و اضطراب ناشی از مواجهه با وضعیتی جدید را تداعی می‌کنند. این کشورها از اضطراب ناشی از عدم شناخت شرایط جدیدی رنج می‌برند که حقوق بشر با خود به همراه دارد و بر همین اساس نیز در مقابل این روند، موضعی تخصصی به خود گرفته‌اند. به باور ما و بر اساس دیدگاه‌های آنتونی گیدنر، دولت همچنان پدیده ماندگار عرصه داخلی و بین‌المللی خواهد ماند و چه بسا که قدرت آن نیز از رهگذر فرایندهای جهانی شدن افزایش یافته، هرچند می‌توان گفت که حاکمیت دولت نیز معنایی متفاوت پیدا کرده است که در این تغییر و تحول، مفهوم «مسئولیت» به عنوان پسوند جدایی ناپذیر دولت و حاکمیت (حاکمیت مسئول) شناخته می‌شود و اصلی‌ترین مسئولیت دولت، رعایت و تضمین حقوق ذاتی بشر بوده و آنچه شاهد هستیم، تأثیر و تأثر متقابل و دوسویه دولت و حقوق بشر بر یکدیگر است.



## فهرست منابع؛

- براون، کریس (۱۳۸۳). حقوق بشر. در جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین (جلد دوم)، جان بیلیس و استیو اسمیت، تهران، موسسه ابرار معاصر.
- جکسون، رابرت. سورزسون، گئورگ (۱۳۹۴). درآمدی بر روابط بین الملل (دفتر دوم) ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی زاده و حسن سعیدکلاهی، تهران: میزان، چاپ اول.
- جلائی پور، حمیدرضا. محمدی، جمال (۱۳۸۷). نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی، تهران: نشرنی.
- ذاکریان، مهدی (۱۳۹۲). همه حقوق بشر برای همه، تهران: نشر میزان.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۹۳). کاربرد نظریه‌های روابط بین الملل، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴). روابط بین الملل نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.
- کسل، فیلیپ (۱۳۸۳). چکیده آثار آنتونی گیدنز، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ سوم.
- کوبالکوا، وندولکا (۱۳۹۲). سیاست خارجی در جهان بر ساخته، ترجمه مهدی میرمحمدی و علیرضا خسروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گریفیس، مارتین؛ روچ، استیون؛ سولومون، اسکات (۱۳۹۳). پنجاه متفکر بزرگ روابط بین الملل، تهران: نشر نی.
- گریفیس، مارتین (۱۳۸۸). دانشنامه روابط بین الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۲). چیستی، تحول و چشم‌انداز دولت، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷). تجدید و تشخیص، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی، چاپ پنجم.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۶). ساخت جامعه، ترجمه اکبر احمدی. تهران: نشر علم.
- هاسمن، هوارد رودا ای (۱۳۹۴). جهانی شدن و حقوق بشر، ترجمه احمد موثقی و گلپر اسفندیاری، تهران: روزنه.

- Albano, Roberto. Giovanni, Masinno. Maggi, Bruno (2010). The relevance of Giddens' structuration theory for organizational research. Bologna TAO digital library: 2010.
- Beitz, Charles R (2009). The idea of human rights. New York: oxford university press.
- Corradetti, Claudio (2012). Philosophical Dimensions of Human rights. London: springer.
- Donnelly, Jack (2014). State sovereignty and international human rights. International affairs, 28, no 2, pp 225-238.
- Douzinas, Costas (2000). The end of human rights. Oxford: Hart publishing.
- Krennerich, Michael (2023). Human Rights Politics. Springer.
- Kitchin, rob and Thrift, Nigel (2009). International Encyclopedia of Human Geography. Elsevier Science
- Krasner, Stephen D (1999). Sovereignty, Organized Hypocrisy. Princeton University Press.
- Lake, David. A. (2003). Reflection, Evaluation, Integration: The New Sovereignty in International Relations, International Studies Review, 5, no.3.
- Mawuko, Lord (2012). State sovereignty and international human rights regime. IHRE- INTR.
- Mitzen, Jennifer (2006). Ontological security in world politics: state identity and the security Dilemma. European journal of international relations. vol 12, no 3.
- Sohn, Louis B (1982). The new international law: protection of the rights of individuals rather than states. U.L Review, no 32.
- Steel, Brent. J (2008). Ontological security in international relations. UK: Routledge.
- Vincent, Andrew (2010). The politics of human rights. United States: Oxford University press.